

سید شمس‌الدین مجدالملک براوستانی، و عمران اماکن زیارتی

غلامرضا گلی زواره

چکیده

وزیران دانشمند ایرانی که در حکومت‌های فاسد و ستمگر به وزارت می‌رسیدند، ضمن ترویج فرهنگ ایرانی و اسلامی، جلوی ظلم و ستم بیشتر بر مردم و نابودی کشور را می‌گرفتند. یکی از این دانشمندان ایرانی، سید شمس‌الدین مجدالملک براوستانی، وزیر شیعی مقتدر دولت سلجوقی بود. او کارگزاری لایق، سیاستمداری متدین و یک مستوفی بافراست بود که با نفوذ در دستگاه سلجوقی، دفاع از حقوق مظلومان را سرلوحه کار خود قرار داد. او در کنار پرداختن به امور حکومتی، التزام عملی به فرایض و مستحبات دینی را امر نظر دوسر نداشت و در عمران و آبادانی اماکن زیارتی شیعیان کوشید و به باخرازی و عمران بارگاه معصومان علیهم‌السلام، سادات، علویان، اصحاب امامان علیهم‌السلام در ایران، حجاز و عتبات عراق، عنایت ویژه‌ای داشت.

نویسنده این مقاله مفصل، ضمن شرح کامل زندگی، مقام علمی و خدمات حکومتی مجدالملک در منصب وزارت دربار سلجوقی، تلاش او را در آبادانی و بازسازی اماکن زیارتی شیعه ستوده و با بیان چگونگی شهادت و خاکسپاری او، مقاله‌ای را به پایان رسانده است.

واژگان کلیدی: شمس‌الدین مجدالملک براوستانی، دولت سلجوقی، وزارت، اماکن زیارتی شیعیان.

عشایری که به حکومت رسیدند

سلجوقیان طایفه‌ای از ترکمانان غُز بودند که در سال ۴۱۶ هجری در ماوراء النهر سر به عُصیان برداشتند. ریاست آنان با «ارسلان بن سلجوق» بود که محمود غزنوی بر وی دست یافت و او را محبوس ساخت و بسیاری از افراد شورشی را کشت. با مرگ محمود و روی کار آمدن مسعود غزنوی، سلجوقیان دولت وی را در «دندانقان» بین مرو و سرخس شکست دادند و در شوال ۴۲۹ هجری طغرل وارد نیشابور شد و بر تخت سلطنت نشست. او مؤسس دولت سلجوقی است. پس از وی «الب ارسلان» روی کار آمد. فرمانروای پس از او ملکشاه سلجوقی است که سلطانی نیکوسیرت و دادگستر بود. در زمان او دولت سلجوقی به منتهای وسعت خود رسید. او می‌خواست بغداد را مرکز حکمرانی خود قرار دهد؛ ولی در این باره با خواجه نظام الملک طوسی (وزیر مقتدرش) به تفاهم نمی‌رسید. با مرگ ملکشاه در ۴۸۵ هجری «بر کیارق» زمام امور این دولت را در اختیار گرفت و پس از درگذشت وی دولت پهناور سلجوقی تجزیه گردید.^۱

صفا و سلامتی این امپراتوری، از روح دینداری و نظام عشیره‌ای و زندگی صحراگردی آنان نشأت می‌گرفت. از منابع تاریخی چنین برمی‌آید که امیران این سلسله، خونریز و قسی القلب نبودند و دشمنان بسیار سرسخت خود را پس از شکست دادن و اسارت، می‌بخشیدند و هنگام مرگ به فرزندان خود اندرز می‌دادند که با مردم به دادگری و نیکوکاری رفتار کنند.^۲



اگرچه سلجوقیان هنگام روی کار آمدن، دولت بنی عباس را از سقوط حتمی نجات دادند، اما آنان نوعی سلطه بر وزیر دستگاه خلافت اعمال می کردند و تنش هایی میان دربار خلیفه عباسی و تشکیلات دولت سلجوقی وجود داشت. احترامی هم که برخی فرمانروایان سلجوقی به خلیفه عباسی می نهادند نیز بسیار ظاهری، محدود و برحسب برخی مصالح بود و این که سلطان سنجر سلجوقی پس از استیلای بر عراق، نام و نشانش در خطبه ها رفت و بر سکه ها ضرب شد، در حقیقت نوعی بی اعتنایی به خلیفه عباسی در بغداد بود. عباسیان در درگیری با سلجوقیان بر سر قلمرو قدرت، صرفاً موفق شدند منطقه ای مستقل اما کوچک به وجود آورند که این موفقیت بر اثر جنگ های متوالی با سلجوقیان به دست آمد.^۳



در عصر سلجوقیان میان شیعیان و اهل سنت در عراق عرب به ویژه در بغداد، درگیری های شدیدی رخ داد که کشتارهای فاجعه آمیزی در پی داشت و نیز فشارهای اهل سنت به شیعیان و به ویژه علما شدت یافت. همین عوامل باعث گردید تا به کتابخانه شیخ طوسی رحمته الله علیه در محله کرخ بغداد حمله کنند و محل سکونت این عالم را با کتاب ها و نوشته هایش به آتش بکشند؛ اما علت این اختلاف خونین، روی کار آمدن سلجوقیان نبود؛ بلکه ریشه در تعصب های جاهلانه، بی تدبیری کارگزاران محلی، فعالیت های تحریک آمیز قصه گویان و واعظان و آشوب گری عیاران داشت. در سال ۴۴۲ هجری که سیزده سال از روی کار آمدن سلجوقیان سپری می شد، روابط شیعه و سنی

در سال ۴۴۲ هجری که سی زده سال از روی کار آمدن سلجوقیان سپری می شد، روابط شیعه و سنی می شد، روابط شیعه و سنی مسالمت آمیز گردید و در ذی حجه این سال آنان باهم به زیارت حرم امیر مؤمنان علیه السلام در نجف و مشهد امام حسین علیه السلام در کربلا رفتند و بدین گونه روابط دوستانه شد؛ اما برخی جهالت ها و عصبیت های قومی و مذهبی اجازه نداد این روابط آرام و سالم استمرار داشته باشد.

مسالمت‌آمیز گردید و در ذی‌حجه این سال آنان باهم به زیارت حرم امیر مؤمنان علیه السلام در نجف و مشهد امام حسین علیه السلام در کربلا رفتند و بدین گونه روابط دوستانه شد؛ اما برخی جهالت‌ها و عصبیت‌های قومی و مذهبی اجازه نداد این روابط آرام و سالم استمرار داشته باشد. با این وصف، فعالیت‌های گسترده فرهنگی بزرگان شیعه برای استوار ساختن زیربنای فکری و اعتقادی مکتب تشیع همچنان ادامه یافت و بغداد مرکزیت شیعی خود را حفظ کرد.^۴

رویش و شکوفایی نهال تشیع

در این ایام میان شافعیان و حنفی‌ها اختلاف‌های گسترده‌ای رخ داد و همین شکاف‌های فرقه‌ای اتحاد جوامع اهل تسنن را درهم شکست و زمانی که آنان در ری، اصفهان و نیشابور سرگرم نزاع با یکدیگر بودند، شیعه به رشد فکری، علمی و اجتماعی خود ادامه داد. خواجه نظام‌الملک طوسی که تا اندازه‌ای نسبت به شیعیان سخت‌گیری می‌کرد، در عراق عجم که محل نفوذ تشیع بود، با مشکلاتی روبه‌رو گردید. «عمیدالملک کندی» که حنفی متعصبی بود، اجازه داد تا بر منابر و مساجد، روافض (شیعیان) را لعن کنند؛ اما نظام‌الملک که شافعی مذهب بود، با وجود مخالفت با تشیع، این رسم را متوقف کرد. در دوره سلجوقیان، به تدریج تعصب بر سنت رنگ باخت و اندک اندک زمینه مساعدی برای رشد تشیع فراهم شد. از مظاهر نفوذ تشیع در دستگاه سلجوقی، راه یافتن شخصیت‌های متعدد به دربار آنان به عنوان وزیر، مستوفی (حسابدار خزانه)، قاضی و مانند آن است که همگی شیعه بودند.

یک قرن فرمانروایی آل بویه شیعی در مناطق مرکزی ایران، در جاری گردیدن چشمه‌های ناب مذهب اهل بیت علیهم السلام مؤثر بود و همین واقعیت، خشم عده‌ای متعصب و افرادی را که در مذهب خود راه افراط می‌پیمودند، برانگیخته بود؛ اما آنان که راه انصاف و اعتدال را می‌پیمودند، چاره‌ای جز پذیرش این واقعیت نداشتند و دیدگاه ایشان درباره تشیع تغییر کرد. در ری، حنفی‌ها و شافعی‌ها هنگام فرا رسیدن عاشورا با شیعیان همراهی می‌کردند و به طور گسترده به نقل فضایل اهل بیت علیهم السلام می‌پرداختند. البته سنی‌های حنبلی و چهره‌های افراطی این فرقه، این روش را نمی‌پسندیدند.^۵

سادات و علویان در تمام این دوران، در شمار اعیان و رؤسای شهرها و انسان‌های دارای نفوذ معنوی و اجتماعی بودند و سلاطین سلجوقی به منظور انسجام و افزایش اعتبار و منزلت



این بزرگان نقبایی (سرپرستانی) را تعیین می کردند.^۶ فرمانروایان سلجوقی به مراقد اهل بیت علیهم السلام در عتبات عراق، احترام ویژه‌ای می نهادند. آنان نه تنها رویکردی خصمانه در مورد واقعه کربلا نداشتند، بلکه حساب این سرزمین را از دیگر شهرهای تحت سیطره خود جدا می دانستند. «ابوالفتح جلال الدوله ملکشاه» به همراه وزیر خود و تعداد زیادی از یاران، امیران و کارگزاران در سال ۴۷۹ هجری به زیارت بارگاه مطهر حضرت امام حسین علیه السلام رفت. وی به هنگام ورود به این سرزمین باقداست، به ساکنان حائر حسینی، خدمه حرم و زائرین هدایای فراوانی اعطا کرد و دیوار اطراف این شهر مبارک را که «ابومحمد رامهرمزی» ساخته بود و دچار فرسودگی و ویرانی گردیده بود، به طور اساسی تعمیر کرد.^۷ بازسازی حصار شهر و توجه به مسائل ارتباطی و شبکه آبیاری کربلا این شهر را شهری آباد و زیبا تبدیل کرده بود که حتی تا زمان ابن بطوطه به سال ۷۲۷ هجری آن جلوه‌های زیبای خود را حفظ کرده بود:

کربلا شهر کوچکی است که نخلستان‌ها اطراف آن را گرفته‌اند و از رودخانه فرات آبیاری می‌شود. روضه مقدسه امام حسین علیه السلام در داخل شهر واقع شده و مدرسه‌ای بزرگ و زاویه‌ای دارد که در آن برای مسافرین طعام می‌دهند...^۸

ملکشاه و همراهان، سپس عازم نجف اشرف گردیده، ضمن زیارت بارگاه امیر مومنان علیه السلام دربارهٔ عمران و آبادانی و ترمیم خرابی‌های این مکان مقدس دستوراتی را صادر نمود.^۹

در ری، حنفی‌ها و شافعی‌ها هنگام فرا رسیدن عاشورا با شیعیان همراهی می‌کردند و به طور گسترده به نقل فضایل اهل بیت علیهم السلام می‌پرداختند. البته سنی‌های حنبلی و چهره‌های افراطی‌ای ن فرقه، ای ن روش را نمی‌پسندی دند.

هنگامی که ملک‌شاه سلجوقی حلب و سایر شهرهای شام و جزیره را فتح کرد و وارد بغداد شد، همراه با خواجه نظام‌الملک طوسی حرم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در کاظمین را زیارت کرد.^{۱۰}

تا زمانی که منطقه عراق عرب در اختیار سلجوقیان بود، آنان سیاست مدارا با امرای محلی را در پیش گرفتند و جز سرکوبی برخی شورش‌ها کوشیدند فضای آرام و امنی بر این منطقه حاکم گردد.^{۱۱}

زادگاه و محل نشو و نماي مجدالملک

مجدالملک از خاندان کاتب است که بزرگانی از آنان در عرصه علم، ادب و فعالیت‌های دیوانی و دبیری، فعالیت داشته‌اند. زادگاه و منشأ وی آبادی «براوستان»، از توابع قم است که در منابع متعدد تاریخی و جغرافیایی به صورت بلاسانی، براوستانی، فراوستانی و رادستانی هم ضبط شده؛ ولی درست‌تر، همان تلفظ براوستان است؛ چنان‌که در شرح حال «سلمه بن خطاب براوستانی» تصریح شده است که او منسوب به براوستان، از توابع قم می‌باشد.^{۱۲} ابن‌واضح یعقوبی در کتاب «البلدان» ذیل توابع قم از روستای براوستان نام می‌برد.^{۱۳} یاقوت حموی می‌نویسد:

براوستان قریه‌ای از مضافات قم بوده و وزیر مجدالملک ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی از آن برخاسته است.^{۱۴}

حسن بن محمد بن حسن قمی، از مورخان قرن چهارم هجری در فصل ششم از باب اول تاریخ قم یادآور گردیده است:

بعضی از ملوک، از دور آتشی دیدند بر صحرای براوستان؛ گفتند: آن چیست؟ گفتند: برازه است؛ یعنی زبانه آتش. بفرمود تا بدان موضع این دیه (ده) را بنا کردند و نام نهادند به «برازستان». پس به مرور ایام قلب کردند و گفتند: براوستان، و از جمله بزرگ‌ترین دیه‌هاست که نهایت آن تا خزاد جرد (خراد جرد) است و خزاد جرد نیز بر زمین براوستان بنا کرده‌اند. بعضی گویند نام این دیه در قدیم انبارستان بوده؛ زیرا انبارهای عجم بدین دیه بوده است و براوستان اصلی، آن پیشته بزرگ است به نزدیک براوستان کنونی و اهل آن ناحیت، آن را به فارسی «اَبَرَنجان» (ابرانجان) نام کردند؛ یعنی پشته اهل براوستان.^{۱۵}



به گفته این مؤلف تاریخ قم، اهالی نخستینِ براوستان، از نعمت‌ها و امکانات فراوانی به‌ویژه محصولات زراعی برخوردار بوده‌اند، ولی از فروش غلات خود، به‌ویژه هنگام تنگناها، قحطی‌ها و گرفتاری‌ها امتناع می‌کرده‌اند تا جایی که اهالی برخی نقاط دیگر از بی‌غذایی جان داده‌اند. این‌ها حتی اگر می‌خواستند محصولات زمین‌های کشاورزی خود را بفروشند، آن‌ها را بو داده یا پوست می‌کنند که مبادا سبز شود و غلات بسیار گردد و نرخ فروش آنان پایین بیاید! به دلیل همین رفتارهای مذموم، خداوند بر آنان عذاب فرستاد و مردمش را در زمین فرو برد و خانه و محل کارشان را زیر و رو گرداند تا آن‌که در کنار این خرابی‌ها و ویرانی‌ها و عمارت‌های منهدم گردیده، براوستان دیگری بنا نهادند.

در تاریخ هم از آسیاب‌های این آبادی نام برده شده و از تعداد این آسیاب‌ها به دست می‌آید که براوستان در آن روزگار آبادی مهمی بوده است؛ چرا که از مجموع پنجاه آسیاب قم و روستاها، مزارع و توابع، هفت مورد به براوستان تعلق داشته که از نهري به نام آبادی مذکور انرژی خود را تأمین می‌کرده است.^{۱۶}

میرزا غلامحسین افضل‌الملک، ادیب و کارگزار فاضل عصر قاجار که در ۱۳۳۴ قمری پیشکار حکومتی قم بوده است، در سفرنامه خود می‌نویسد:

مزرعه براوستان، مشروب از نهري است به اسم براوستان که از رودخانه قم بریده‌اند.^{۱۷}

در کتابچه تفصیل حالات و املاک و بلوکات دارالایمان قم، از مجموعه عهد ناصری، نوشته شده به

◆
**هنگامی که ملک‌شاه سلجوقی
 حلب و سایر شهرهای شام
 و جزیره را فتح کرد و وارد
 بغداد شد، همراه با خواجه
 نظام‌الملک طوسی حرم
 حضرت موسی بن جعفر علیه السلام
 در کاظمین را زیارت کرد.**

سال ۱۲۹۶ قمری آمده است:

مزرعه براوستان از مزارع قدیم النسق است که به اسم قدیم مشهور است. الان اصل قریه خراب است. محمد علقمی وزیر معتصم خلیفه عباسی از اهالی این آبادی، شیعه مذهب بوده است.^{۱۸}

بنابراین براوستان از آبادی‌های کهن دشت قم می‌باشد که در شرق قم قرار داشته و بقعه امامزاده شاه جعفر غریب در آن واقع است. آثار آبادانی گذشته آن، تپه‌هایی است که به «قلی درویش» موسوم است.^{۱۹}

مرحوم استاد علی اصغر فقیهی بر این باور است که براوستان نام محله‌ای یا قلعه‌ای در قم بوده که بعدها تبدیل به اراضی کشاورزی گردیده و اکنون به همین نام در بیرون شهر، در سمت مشرق، در کنار راه کاشان واقع است.^{۲۰}

ایام کودکی و تحصیلات شمس‌الدین

در اوایل قرن پنجم هجری سید محمد، فرزند موسی براوستانی، صاحب فرزندی شد که او را ابوالفضل نامید و بعدها لقب «اسعد» پسوند نامش گردید و چون بر اثر لیاقت و فراست‌هایی که به دست آورد، مورد مشورت سیاستمداران و کارگزاران دولت سلجوقی قرار می‌گرفت، به «مشیر الدوله» معروف گردید و فرمانروای سلجوقی وی را با عنوان «مجد الملک» مستوفی و وزیر خود برگزید و از آن‌جا که این دولتمرد توانا در سمت‌های گوناگونی که داشت، در جهت تقویت پایگاه شیعیان و گسترش و عمران مراکز آموزشی، فرهنگی و زیارتی شیعیان اقدامات مؤثر و ارزنده‌ای انجام داد، به «شمس‌الدین» مشهور شد.^{۲۱}

ابوالفضل مجدالملک قمی (که نباید با مجدالدین قمی و نیز مجدالملک یزدی اشتباه گرفته شود) پس بعد از نشو و نما در زادگاه خود براوستان، به قم آمد و در مدارس این شهر به دانش‌اندوزی و تحصیل معارف تشیع پرداخت و در کنار فعالیت‌های علمی و فکری، در فراگیری مشاغل دیوانی و رسایل اهتمام داشت. او به کسب معلومات در قم اکتفا نکرد و برای ادامه تحصیل به ری رفت. این شهر در عهد سلجوقیان به اوج شهرت رسیده بود؛ زیرا طغرل، اولین امیر سلجوقیان آن را مرکز خود برگزید. مجدالملک در مدارس این شهر که با



همت علما و بزرگان شیعه ساخته شده بود، دانش اندوزی را پی گرفت. یکی از این مدارس، مدرسه بزرگ «سید تاج‌الدین محمد کیسکی» عالم شیعه در محله کلاه‌دوزان بود که به روزگار طغرل ساخته شد. مدرسه دیگر به نام «امام رشید رازی» معروف بود که اعتباری فوق‌العاده داشت و افزون بر دویست دانشمند دروس دیانت، اصول فقه و دانش شریعت می‌خواندند و نیز مدرسه شیعی «خواجه عبدالجبار» که در شهرت و آوازه به پایه‌ای رسید که چهارصد طالب علم از اقطار جهان در آن درس دیانت و معارف اعتقادی می‌آموختند. مکان آموزشی دیگر به نام «شمس الاسلام حسکا بابویه»، شیخ طایفه شیعه در حوالی سرای ایالت مشغول فعالیت بود.^{۲۲}

مجدالملک پس از آن که در این مدارس معارف و مبانی اعتقادی مذهب اهل بیت و دانش‌های متداول دیگر را آموخت و در کنار این آموزش‌ها با شیوه‌های اداری و دیوانی مأنوس گردید، به دلیل آن که از سادات آل کاتب به شمار می‌رفت و این خاندان نزد امیران قم و عمید (حاکم) عراق عجم مستقر در ری منزلتی داشتند، از طریق نهاد نقابت با تشکیلات دولت سلجوقی ارتباط برقرار کرد و در اندک زمانی موفق گردید لیاقت‌ها و مهارت‌های خود را در امور کشوری، لشکری و حقوقی نشان بدهد و در آغاز به عنوان وکیل مظالم مشغول به کار شد.

مجدالملک با حفظ ارتباط با فقها و علمای شیعه و حل و فصل مسائل مالی و حقوقی خود به کمک آنان، برای حفظ موقعیت پی‌روان مذهب اهل بیت علیهم‌السلام تلاش کرد و دفاع از حقوق مظلومان را سرلوحه کار خود قرار داد. به علاوه از طریق نفوذ در دستگاه‌دیوانی، تسلط نسبی خود را بر اوضاع پی‌رامونش حفظ کرد.

کارگزاری لایق

مجدالملک رفته رفته با توانایی‌های علمی و مهارت‌هایی که به دست آورده بود، به ساختار حکومتی دولت سلجوقی نفوذ کرد و چون این امپراتوری جانبدار تسنن حنفی و خلافت عباسی بود، با فراستی که داشت و نیز بهره گرفتن از سپر تقیه و دیگر مجوزهایی که شرع مقدس به او اجازه می‌داد، توانست مناصب گوناگونی را به دست آورد و در این سمت‌ها از کیان تشیع و شیعیان دفاع کند. مجدالملک با حفظ ارتباط با فقها و علمای شیعه و حل و فصل مسائل مالی و حقوقی خود به کمک آنان، برای حفظ موقعیت پیروان مذهب اهل بیت علیهم‌السلام تلاش کرد و دفاع از حقوق مظلومان را سرلوحه کار خود قرار داد. به علاوه از طریق نفوذ در دستگاه دیوانی، تسلط نسبی خود را بر اوضاع پیرامونش حفظ کرد و البته به دست آوردن چنین مسئولیت‌های خطیر و مهمی در دولتی که بر مذهب اهل تسنن تعصب می‌ورزید، کار ساده‌ای نبود و از کیاست و کاردانی او حکایت دارد.

مجدالملک به همراه دیگر کارکنان شیعی داخلی مجموعه حکومتی، شبکه‌ای چنان مقتدر را با رعایت استراتژی‌های معمول به وجود آورد که اجازه نداد جامعه سنی مذهب ضربات قابل توجهی بر اقلیت شیعه وارد آورد و با گذشت زمان، از فشارها و تبلیغات مسموم علیه شیعیان کاست. او و یارانش ماهرانه حساب خود را از فرقه اسماعیلیه کاملاً جدا کردند؛ به گونه‌ای که برخی صاحب‌منصبان که از شیعه بدگویی کرده و سخت‌گیری درباره آنان را مورد تأکید قرار می‌دادند، خود را متعهد می‌دیدند که تا می‌توانند با این بزرگان کنار آیند. از عواملی که مجدالملک را به مقامات مهمی در دولت سلجوقی ارتقا داد و او را در به وجود آوردن کارنامه‌ای درخشان و پر بار، پیروز و سربلند ساخت، روحیه تعامل فرهنگی و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز به جای تقابل و نزاع بود. او از اصرار بر برخی مسائل افراطی که حساسیت برانگیز بود، خودداری می‌کرد و در شرایطی که طبقه حاکم از اکثریت سنی مذهب حمایت می‌کرد و عالمان اهل تسنن مشغول فعالیت‌های تبلیغی و فرهنگی بودند، مجدالملک ناگزیر در مورد مسائل اعتقادی، با تسامح برخورد می‌کرد و گاه از راه تقیه وارد می‌شد و اجازه نمی‌داد مسائل تفرقه‌انگیز مطرح شود.^{۳۳} عبدالجلیل رازی پس از آن که داستانی را از تسامح مجدالملک در رفتار با فردی علوی و دیگری با مذهب حنفی نقل



می کند، می گوید:

این دو از دستگاه دولت سلجوقی طلبکار بودند. مجدالملک فرمان داد تا به آن فرد سنی که از اهالی ماوراءالنهر بود، از خزانه زر نقد دادند و علی حلبی شیعی را به حواله ای متقاعد نمودند. فراشی که آنجا حاضر بود بر این وضع اعتراض کرد؛ مجدالملک گفت: «تا جهانیان بدانند که در پادشاهی و معامله، تعصب روا نباشد».^{۲۴}

ابن اثیر با یادآوری تشیع مجدالملک گفته است: «وی اجازه نمی داد مردم به صحابه دشنام بدهند».^{۲۵}

مستوفی با فراست

سید شمس الدین مجدالملک قمی در دوران فرمانروایی ملکشاه (۴۶۵-۴۸۵ هـ) و هنگام وزارت خواجه نظام الملک طوسی (۴۶۵-۴۸۵ هـ) جانشین مستوفی، شرف الملک ابوسعید محمد بن منصور بود که در اواخر صدرات نظام الملک، خود به طور مستقل مستوفی بود. این سمت وی در زمان وزارت تاج الملک ابوالغنائم همچنان برقرار بود و در این حال زمام امور کشوری و لشکری دولت سلجوقی در اختیار سلطان محمد بن ملکشاه (۴۸۵-۴۸۷ هـ) بود. اما در عهد «برکیارق»، پنجمین سلطان سلسله سلجوقی که «عزّالملک بن نظام الملک» مقام وزارتش را در اختیار داشت، «استاد علی قمی» (وزیر اتابک قوش تکین) مستوفی گردید و مجدالملک براوستانی قمی به عنوان جانشین وی انجام وظیفه می کرد. با روی کار آمدن «فخرالملک بن نظام الملک»، مجدالملک دو سمت مهم مستوفی و طغرای را در دست داشت. او در این وضع جدید، از قدرت بسیاری برخوردار گردید. دیوان استیفای ممالک که مجدالملک در رأس آن قرار گرفته بود، به محاسبه عایدات، تقویم مالیات های جمع شده و هزینه کردن آنها می پرداخت. این دیوان دوایر تابعه ای داشت که هر کدام از آنها نیز دیوان خوانده می شدند؛ برای مثال یکی از زیرمجموعه های دیوان استیفا، دیوان معامله و قسمت بود که پرداختن به قراردادهای مالیاتی از نوع مقاطعه، در زمره وظایفش بود.^{۲۶}

دیوانی که ریاست آن به مجدالملک سپرده شده بود، «دیوان محاسبات» نیز نامیده می شد و بعد از دیوان وزیر، مهم ترین تشکیلات مالی امپراتوری سلجوقی به شمار می آمد و طبعاً

رئیس آن، پس از مقام وزارت، قدرتمندترین عضو دیوان سالاری شمرده می‌شد. مجدالملک در این سمت، در هر ولایت و ناحیه‌ای نایبی داشت که موظف بود صورت دخل و خرج محل مأموریت خویش را روشن کند و تمامی معاملات را صورت‌برداری کرده و نتایج آن را به دیوان استیفای مرکز گزارش دهد.^{۲۷}

پس از مرگ نظام الملک، از اعتبار و نفوذ وزارت کاسته شد و به همین دلیل سلطان تمایل یافت با رؤسای دوایر مختلف دیوان به طور مستقیم در ارتباط باشد. در این میان، اقتدار مجدالملک قمی به عنوان مستوفی برکیارق چنان افزایش یافت که بر فخرالملک، فرزند نظام الملک، وزیر سلطان تحکم می‌کرد. تدبیر و اقتدار مجدالملک حتی از این هم فراتر رفت؛ به گونه‌ای که بر خود برکیارق نیز مسلط بود.^{۲۸}

سیاستمدار متدین

برکیارق با وجود آن که جوانی بیش نبود و اوقاتش به خوش گذرانی سپری می‌گردید، اما با این وجود آن قدر درک می‌کرد که باید ناخدای کشتی سیاست کشور پهناور سلجوقی فردی لایق و کاردان باشد و اگر خود سکان این کشتی را به دست گیرد، از پس امواج حوادث بر نخواهد آمد و از این روی برای آن که موجودیت خویش را در میان انواع مشکلات و تنگناهای این مرز و بوم وسیع حفظ کند، باید کسی را به مقام وزارت برمی‌گزید که با خردمندی، مهارت و تجربه، بر دشواری‌ها فائق آید. فخرالملک اگرچه فرزند وزیری با کفایت چون نظام الملک بود، ولی این ویژگی‌ها را نداشت و آنچه به دست آورده بود، از شهرت پدرش بود، نه لیاقت خودش. تنها کسی که می‌توانست جای او را بگیرد، مجدالملک بود؛ زیرا ضمن برخورداری از دانش، فرهنگ و ادب و آگاهی از رموز سیاست، مقبول اشراف کشوری و لشکری هم بود و در سمت‌های قبلی، توانایی‌های خویش را به بهترین شکل بروز داده بود.^{۲۹}

اما از آن سو، به دست آوردن مقام وزارت هم برای مجدالملک اقدامی بس پر مخاطره و دردسر آفرین بود. گنجی بود که مارها و افعی‌های فراوانی بر گرد آن حلقه زده بودند؛ ولی چون وی خردی مشتعل به معرفت و تدین، و طبعی نیک و دلسوز داشت، از این میدان‌های مخوف عبور کرد و به قله مقصود صعود نمود و تا آن جا که مقدمات و شرایط اجازه می‌داد،



به مردم خدمت کرد و در نیکی به مسلمانان همت گمارد. او به عنوان وزیر شیعه، معتقد به مذهب اهل بیت علیهم السلام، دانشور، عادل و خیر، در این مقام کوشید تا بر خیرات و مبررات مواظبت نماید و در این باره نهایت تلاش خود را به کار گیرد. با وجود این که غالب اوقاتش به امور اداری، سیاسی و اجتماعی می گذشت، ولی پرداختن به این امور هرگز او را از عبادت، تزکیه و یاد خدا باز نداشت. التزام عملی به فرایض و مستحبات داشت و نمازهای واجب را در اول وقت اقامه می کرد. شب زنده داری می نمود و با دعا و نیایش بسیار مأنوس بود و توکل و توسل در زندگی اش جریان داشت. حقوق واجب اموال خود را اعم از خمس و زکات در موعد مقرر می پرداخت. با سخاوتی که داشت، به مردم احسان می نمود و برای رسیدگی به وضع محرومان و دفاع از افراد مظلوم و رنج دیده جدیت داشت. نهایت کوشش خود را در مسیری به کار می بُرد



پس از مرگ نظام الملک، از اعتبار و نفوذ وزارت کاسته شد و به همین دلیل سلطان تمایل یافت بار و سای دوا را بر مختلف دیوان به طور مستقیم در ارتباط باشد. در این میان، اقتدار مجد الملک قمی به عنوان مستوفی بر کی ارق چنان افزایش یافت که بر فخر الملک، فرزند نظام الملک، وزیر سلطان تحکم می کرد.

که مبادا به کسی خسارت وارد شود یا بی جهت یا از روی اغراض شخصی به کسی تعدی روا داشته شود. هرگز در ریختن خون کسی نکوشید و همه همت او بر این بود که مردم در امنیت و رفاه زندگی کنند.

چون دید که تشکیلات دیوانی و اداری، نارسایی ها، اشکالات و کاستی های گذشته ناپذیری دارد، برای اصلاح این امر در صف مقدم تحول قرار گرفت و چون می خواست در این امور دگرگونی های اساسی به وجود آورد، برای برخی جاه طلبان و دنیاخواهان این تحولات قابل تحمل نبود و به همین دلیل در روند کارها و اقدامات

خیرخواهانه او اختلال و خدشه به وجود آوردند و بی خود و بی جهت این وزیر لایق را در مظان انواع تهمت‌های بی‌اساس و شایعات دروغین قرار می‌دادند.^{۳۰}

مجدالملک، در کسوت وزارت، اگرچه در عزیمت سپاه دولت سلجوقی به مناطق جنگی و آشوب‌زده تأثیرگذار بود، ولی مصرانه از آنان می‌خواست بر افرادی که در شورش‌ها و آشفتگی‌های سیاسی، امنیتی و منطقه‌ای نقشی ندارند و در به وجود آوردن تشنجات مقصر نبوده‌اند، ستمی روا ندارند و حتی الامکان در نواحی مورد منازعه، جان و مال و عرض و ناموس مردم صیانت گردد.

معمولاً یک‌دهم محصولات اراضی زراعی به عنوان اقطاع در اختیار این وزیر مُدبّر قرار داده می‌شد که این افزون بر اقطاع دیوانی یا لشکری بود. او از این مواجب کمتر استفاده شخصی می‌کرد و غالباً دارایی‌های خویش را در قالب صدقات، عطایا، بخشش‌ها و اوقاف هزینه می‌کرد. هم‌چنین از این منابع مالی برای گسترش مراکز علمی، آموزشی، حمایت از علما و مروّجان دینی، واعظان و قاریان قرآن استفاده می‌کرد. چون بانفوذترین شخص در امپراتوری سلجوقی پس از فرمانروای این دولت به شمار می‌رفت، از این رو امیران و کارگزاران مرکز حکومت و ولایات دیگر که از خشم و رنجش سلطان، در بیم و نگرانی به سر می‌بُردند، مجدالملک را که خردمندانه و منصفانه با مسائل برخورد می‌کرد، نقطه اتکای خود تلقی می‌کردند و می‌کوشیدند تا حمایت این وزیر را به دست آورند.

مجدالملک در این راستا به آنان که طالب امتیازاتی انحصارطلبانه و زورمدارانه بودند، وقعی نمی‌نهاد، ولی وقتی می‌دید برخی از این‌والیان و نیروهای دیوانی بی‌جهت و ظالمانه در معرض انواع فشارها و تهدیدها قرار گرفته‌اند و عده‌ای در صددند برای رسیدن به اهداف جاه‌طلبانه و منافع قومی و فرقه‌ای، انسان‌های لایق و کارآمد و شایسته را از صحنه‌های سیاسی و اجتماعی حذف کنند، به دفاع از ایشان برمی‌خاست و تمام توان خویش و ظرفیت‌ها و امکاناتی را که در اختیار داشت، برای تثبیت موقعیت این افراد به کار می‌گرفت. البته مجدالملک در این میان مراقب بود که برای حفظ التفات سلطان، غلبه بر توطئه‌ها و خنثی کردن نیرنگ‌های رقا، مخالفان و رشک‌ورزان، از خود رفتاری پیچیده و توأم با تدبیر و موضع‌گیری سنجیده نشان دهد. محل اقامت مجدالملک پناهگاه افراد بی‌شماری بود که برای دادخواهی، یافتن



شغل، کمک‌های گوناگون، رفع تعدی در تعیین مالیات‌های کمرشکن مراجعه می‌کردند و او هم با رفتاری توأم با فروتنی، خردمندی و هوشیارانه می‌کوشید تا این افراد را محروم، ناامید و بی‌بهره برنگرداند. گذشت و مهمان‌نوازی او زبانزد خاص و عام بود.

مجدالملک ضمن این که بر امور اداری و نظامی تسلطی توأم با علم و تجربه داشت، با بلندهمتی و تأکید بر اعتدال، بردباری و شرح صدر، با اقشار گوناگون ارتباطی منطقی و واقع‌بینانه برقرار می‌کرد و این ویژگی‌ها و خصال برجسته به همراه پیش‌گامی وی در عمران پُل‌ها، کاروانسراها، اماکن دینی و آموزشی، ارتباط این وزیر شیعی را با امیران سلجوقی مستحکم می‌ساخت. او همواره می‌کوشید تا اعتبار دیوان‌سالاری را در برابر تشکیلات دیگر تقویت و حفظ کند. در انتخاب افراد برای به‌کارگیری آنان در امور اداری و نظامی از بصیرت و خبرگی که شرط لازم وزیری مدبّر است، بهره کافی داشت و هر کس را که برای منصبی خاص برمی‌گزید یا بر کاری در امور دیوانی می‌گماشت، به لیاقت‌ها و شایستگی‌های او توجه داشت. روی آوردن به این خدمات مفید، از موضع وزیری مقتدر و باصلاحیت، البته با مخاطرات و سختی‌هایی توأم می‌گردید؛ به‌ویژه وقتی افراد تنگ‌نظر و کم‌مایه که منافع مادی، قبیله‌ای، اشرافی‌گری و رفاه خود را در خطر می‌دیدند، به میدان می‌آمدند و فضای سیاسی-اجتماعی حاکم بر اوضاع را به گونه‌ای جلوه می‌دادند که بدینی سلطان و اطرافیان وی را نسبت به مجدالملک برانگیزند. به موازات مشی دلسوزانه و خیرخواهانه‌ای که پیش گرفته بود، آنها را توفیقی از سوی خداوند می‌دانست که نصیبش نموده بود. از برخی تلخکامی‌ها رنج می‌برد؛ زیرا در راه خدمت به مردم و تلاش‌های عمرانی و رفاهی موانع بسیاری وجود داشت که عبور از آنها کار ساده و همواری نبود؛ از جمله این مشکلات، ماهیت استبدادی بود که در شبکه نظام دولتی نفوذ یافته و او باید رعایت حال افرادی را می‌کرد که مقرب دربار سلطان بودند. آتش دشمنی بدخواهان را به سختی و با مرارت خاموش می‌کرد و مواردی پیش می‌آمد که به رغم تلاش‌هایش در جهت منافع دولت، عدالت‌ورزی و استحکام امنیت سیاسی، با نارضایتی برخی اعضای خانواده سلطنتی روبه‌رو بود. ناهنجاری‌ها وقتی شدت می‌یافت که عده‌ای از بانوان حرمسرا اعم از مادر و همسر پادشاه در امور دیوانی و دولتی دخالت‌های بی‌جا می‌کردند و کشمکش‌هایی که بین آنان

وجود داشت، این وضع را وخیم تر می ساخت. اگر با خواسته‌های غیرمنطقی خویشاوندان و مقربان سلطان مخالفت می کرد یا آنان را از دخالت در امور کشوری و لشکری باز می داشت، برایش گران تمام می شد و رقبایش که خواهان ترقی و ترفیع مقام خویش بودند، وارد میدان می شدند و با نشر دروغ‌ها و ترویج شایعات و غیر واقعی جلوه دادن اوضاع، در روابط مجدالملک با سلطان و امیران اختلال به وجود می آوردند.

مشکل دیگر این بود که در میان کارگزاران زیردست خود، کمتر صداقت و وفاداری می دید و ناگزیر بود آنان را از راه‌های دیگر به سوی خود جلب کند؛ از جمله آن که برخی منافع و عایداتی را که به دست می آورد، میانشان تقسیم می کرد؛ اما همین که این افراد قدرتی به دست می آوردند و از گمنامی به شهرت می رسیدند، با مخالفان او متفق و متحد می گردیدند.

جلوگیری از فساد و رشوه‌خواری برخی زیردستان و والیان مناطق دوردست کار آسانی نبود؛ زیرا وقتی می خواست دست فاسدان و خلافکاران را از تشکیلات حکومتی کوتاه کند، بر دشمنان خود می افزود و توطئه‌ها و نیرنگ‌ها علیه وی شدت می گرفت. نظام کارآمدی برای جلوگیری از این آفت‌های مخرب و باتلاقی‌های فساد وجود نداشت و چون در امور نظام دیوان‌سالاری بازمینی، ارزیابی و نظارت جدی و مؤثر صورت نمی گرفت، به محض این که قدرت سلطان دچار تزلزل می شد، دسیسه‌چینی و فساد فراگیر می شد. به همین دلیل مجدالملک کوشید تا امرار را زیر نفوذ خود درآورد و بر دیوان مسلط گردد؛ اما چنین سیاستی، برخی از اطرافیان را چنان تحریک کرد که جان وزیر را در معرض تهدید جدی قرار داد.^{۳۱}

عمران و آبادانی اماکن زیارتی شیعیان

مجدالملک براوستانی در رأس دستگاه اداری (دیوان اعلی) یا دیوان وزیر قرار داشت که چندین دیوان زیرمجموعه آن بود؛ از جمله دیوان رسایل (انشاء و طغرا)، دیوان استیفا، دیوان اشراف الممالک، دیوان عرض، دیوان خالصه، دیوان اوقاف و دیوان مصادره.^{۳۲}

این وزیر با کفایت، با وجود قرار گرفتن در رأس این تشکیلات عریض و طویل و رسیدگی و نظارت بر فرمان‌ها و منشورهای دولتی، امور مالی و محاسبات، بازرسی کل کشور از احوال رعایا، عمال و سایر گماشتگان، تدارک سپاه و تأمین آذوقه و مستمری



نظامیان، خنثی کردن توطئه‌های دشمنان، بی‌اثر ساختن آشوب‌ها و آشفتگی‌های سیاسی اجتماعی، به بازسازی و عمران آستانه‌های معصومین علیهم‌السلام، سادات، علویان، اصحاب ائمه در ایران، حجاز و عتبات عراق عنایت ویژه‌ای داشت. بدیهی است وقتی وزیر وقت که به خاندان طهارت ارادت قلبی دارد بخواهد درباره مرقد معصومین علیهم‌السلام و تدارک آنان، کارهایی انجام دهد، کارگزاران دیوانی و دولتی که غالباً در مذهب خود نوعی تندروی و تعصب دارند، این روند را بر نمی‌تابند. اما مجدالملک، با داریت از این تنگناها عبور می‌کرد و در مسیری که پیش گرفته بود، همواره مصمم و پی‌گیر بود. به گفته مهندس محمد کریم پیرنیا، مجدالملک در قم، کاشان، ری، مشهد اردهال، حجاز و عراق عرب، آبادی‌های فراوان کرد و بر تربت پاک امامان و بزرگان تشیع و صحابه رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بارگاه‌های شکوهمند بنیان نهاد.^{۳۳} عبدالجلیل رازی می‌نویسد:

هنوز آثار خیرات او در حرمین مکه و مدینه ظاهر است و در مشاهده ائمه علوی و سادات فاطمی احسان‌های او متواتر است. از اوقاف و شمع سوختن و خط تویق او هنوز مقتدای اصحاب دولت است و رسوم و قواعد او در خیرات و نیکی‌ها^{۳۴} ... آن‌گاه وزیر شهید سعید مجدالملک براوستانی قمی (قدس الله روحه) با بزرگی و رفعت و قبول و حرمت، خیرات بسیار فرموده، چون قبه امام الحسن بن علی و زین‌العابدین و محمد باقر و جعفر صادق علیهم‌السلام به بقیع که هر چهار [امام] در یک حضرت مدفونند و عباس عبدالمطلب

به گفته مهندس محمد کریم پیرنیا، مجدالملک در قم، کاشان، ری، مشهد اردهال، حجاز و عراق عرب، آبادی‌های فراوان کرد و بر تربت پاک امامان و بزرگان تشیع و صحابه رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بارگاه‌های شکوهمند بنیان نهاد.

آنجا مدفون است به مدینه رسول به گورستان بقیع، و مشهد موسی کاظم و محمد تقی هم او فرموده است و مشهد سید عبدالعظیم حسنی به شهر ری؛ ولی از مشاهد سادات علوی و اشراف فاطمی، علیه السلام، فرموده با آلت و عدت و شمع و اوقاف که همه دلالت است بر صفای اعتقاد او و در مقابل تربت حسین بن علی علیه السلام مدفون است.^{۳۵}

مجدالملک قمی برای عملی ساختن طرح احداث بنایی رفیع و باشکوه بر مرقد ائمه بقیع علیه السلام، معماری خوش سلیقه، باذوق و مورد اعتماد را برگزید و وی را به سرزمین حجاز فرستاد. اگرچه این هنرمند لایق شیعی مأموریت خود را به درستی و به بهترین صورت انجام داد، اما در سال ۴۹۵ هجری یعنی سه سال پس از شهادت مجدالملک قمی، به دلیل التزام عملی به معتقدات ائمه هدی علیه السلام و رفتار و آدابی که در این منطقه، طبق سنت و آداب شیعیان از خود بروز داد، با وجود خدمات ارزشمند درباره اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به طرز فجیعی در مدینه به قتل رسید.^{۳۶}

عثمان بن مظعون صحابی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و از افراد مورد علاقه خاص امیر مؤمنان علیه السلام به شمار می‌رود که در زهد و تقوا کمالاتی را به دست آورده بود. وی اولین کسی است که در صحرای بقیع به خاک سپرده شد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر مزار او سنگی نصب کرد تا قبرش آشکار باشد و همواره آن حضرت مرقد وی را زیارت می‌کرد.^{۳۷} مجدالملک قمی که از منزلت این صحابی بزرگوار آگاه بود، چهارطاقی باشکوهی بر مزارش بنا کرد.

مجدالملک به عتبات عراق عرب نیز توجه ویژه داشت و برای عمران، بازسازی و حرمت این بناها کارهای مفیدی انجام داد. بر اثر طغیان آب رودخانه دجله که با توفان‌های شدیدی همراه بود، مشهد کاظمین در آب فرو رفت و ساختمان‌های آن که غالباً آثار بازمانده از عصر آل بویه بود، دچار آسیب‌های جدی گردید. مجدالملک وقتی از این خسارت‌ها باخبر گردید، شخصاً به کاظمین رفت و از نزدیک، آثار خرابی‌ها را مشاهده کرد و در همان هنگام دستور بازسازی اساسی این مکان مقدس را صادر کرد و اعتبار بسیار خوبی به این امر اختصاص داد. بر این اساس بارگاه امام کاظم و امام جواد علیه السلام دوباره به گونه‌ای استوارتر ساخته شد؛ دیوارهای آن با کاشی‌های خوش‌نقش زینت یافت؛ دو صندوق چوبی از ساج بر روی دو مزار شریف قرار داده شد؛ دو مناره شکوهمند برای مشهد کاظمین احداث گردید؛



مسجدی که در ضلع شمالی حرم مطهر قرار داشت، تعمیر شد و در کنار حرم مقدس نیز استراحتگاه بزرگی که اتاق‌های بسیار و برخوردار از امکانات رفاهی بود، برای زائران ساخت. این بازسازی و توسعه حرم، تا نیمه‌های قرن ششم هجری پایدار و برقرار مانده بود.^{۳۸}

تلاش دیگر مجدالملک براوستانی قمی در عمران اماکن زیارتی، هنگامی صورت گرفت که در شهری توقف داشت و کمال استیلا در استیفا و وزارت خود را به دست آورده بود. آن زمان اگرچه مزار حضرت

عبدالعظیم حسنی از شهرت خوبی برخوردار بود و علمای بسیاری به زیارت آن اهتمام داشتند، اما بقعه و بارگاهی بر قبر آن امامزاده عالم و محدث بنا نگردیده بود. پس مجدالملک ساختمان مجللی برای این مرقد ساخت. آنچه این امر را مستند می‌سازد، علاوه بر اشارات مؤرخان آن عصر، آثار بازمانده از عصر سلجوقی است که در حرم مطهر این سید حسنی و صحابی امام جواد و امام هادی علیهم‌السلام کشف گردیده است. یکی از این آثار کتیبه گرداگرد ورودی بقعه مبارک است که نشان می‌دهد مجدالملک به احداث و توسعه آن پرداخته است. مهندس کریم پیرنیا می‌گوید: در زمستان سال ۱۳۴۷ شمسی متولی آستانه حضرت عبدالعظیم تصمیم گرفت در مجموعه این بنا تعمیرات اساسی انجام شود. تعمیرات مسجد بالاسر که در گوشه باختری حرم قرار گرفته، آغاز شده بود و پس از برداشتن اندود قسمتی از دیوار رگ چین آجری رده و آراسته، نمای اصلی بنا هویدا گردید و نشان داد که

مجد الملک به عتبات عراق عرب نیز توجه ویژه داشت و برای عمران، بازسازی و حرمت این بناها کارهای مفیدی انجام داد. بر اثر طغیان آب رودخانه دجله که با توفان‌های شدیدی همراه بود، مشهد کاظمی‌ن در آب فرو رفت و ساختمان‌های آن که غالباً آثار بازمانده از عصر آل بویه بود، دچار آسیب‌های جدی گردید. مجدالملک وقتی از این خسارت‌ها باخبر گردید، شخصاً به کاظمی‌ن رفت و از نزدیکی، آثار خرابی‌ها را مشاهده کرد و در همان هنگام دستور بازسازی اساسی این مکان مقدس را صادر کرد.

ساختمان حرم در قرن پنجم هجری به سبک باشکوهی بنیان نهاده شده است. پس از برداشتن اندود گچ، چهره زیبای دیبا ماندی از گوهرها و نگین‌های خشت پخته و سفال، با نقش‌های نغز و دلنشین نمایان گشت. کاوش‌ها در پیرامون سردر و در دو سو و فراز آن دنبال شد و پس از چندی نوشته بسیار زیبایی آشکار شد که اگرچه افتادگی‌هایی دارد، ولی این چند سطر از آن باقی مانده است:

بسم الله الرحمن الرحيم أمر ببناء هذه القبة المطهرة على ساكنها سيد شمس الدين
مجدالملک مشيد الدوله ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسى ثقة امير المؤمنين
اطال الله بقیه و کيل مظالم علی یدی عبدالله [راجی] الی رحمت الله زرین کفش
ابی الفوارس.^{۳۹}

وظایف و اختیارات و نظارت‌ها

مجدالملک قمی این اقتدار را داشت که در تمام شئون مملکتی نقش ایفا کند. در واقع سلطان بر کیارق تمام وظایف خود را در دیوان، به وزیری سپرده بود که در اوج قدرت خویش بر تمام جنبه‌های حکومت، اعم از امور مالی، سیاسی، اجتماعی و مذهبی نظارت می‌کرد و صرفاً رئیس دیوان نبود. در واقع، اساس و مدار امپراتوری سلجوقی در برهه‌ای از زمان در وجود وی خلاصه می‌شد. هدف اصلی نظارت وی بر نهادهای دینی جلوگیری از هرگونه گرایش به سوی الحاد، ارتداد، انحراف و غالی‌گری و افراط بود و می‌کوشید تا نزاع‌های خونین فرقه‌ای رخ ندهد. او اگرچه خود در عزل و نصب قضات، محتسبان، خطبا و واعظان دخالت نمی‌کرد، ولی در این زمینه‌ها سلطان با مجدالملک مشورت‌های تعیین کننده داشت و دیدگاه‌های وزیر را در برکنار نمودن یا روی کار آوردن قاضیان و مانند آن دخالت می‌داد.

در دفتر کار مجدالملک قلمدانی قرار داشت که حاوی مُهر و شعارش بود و سند انتصاب رسمی و نشانه‌های دیوانی در مقابلش بود تا به موجب آن، به عده‌ای از خَدَم و حَشَم القاب واگذار کند که این امور بر ابّهت او می‌افزود. این اعتبارات و امتیازات در میان اعضای خاندان او دخالت داشت و بر مقام و حیثیت او در میان بزرگان قومش افزوده می‌شد.^{۴۰} پیروزی یا شکست حکومت مرکزی، به سرنوشت نظام دیوانی وابسته بود که وزیر در رأس



آن قرار داشت و چون مجدالملک لایق، نیک‌روش و نیک‌نهاد و غمخوار بود، دستگاه حکومتی در فضای سالم و آرامی قرار می‌گرفت. اما این وضع به دلیل دخالت‌های افراد خاندان سلطنتی و تحریکات برخی رقیبان و کارشکنی‌های اتابکان، پایدار نبود. اگر جریان امور به خوبی می‌گذشت و امن و آرامش برقرار بود، مداحان و اطرافیان و دستگاه دولت آن را به نام خود وانمود می‌کردند؛ اما چنانچه بحرانی پیش می‌آمد و نارضایتی و نابرابری از حد می‌گذشت، امیر یا سلطان تمام خرابی‌ها و نابسامانی‌ها را به مجدالملک نسبت می‌داد و برای آن‌که رعایا را از خود راضی کند و در ضمن بر مال و مکنّت خود بیافزاید، وزیر را قربانی مصالح و موقعیت خود می‌ساخت. از این رو وی ناگزیر بود با خرج مبالغ هنگفتی، حمایت سلطان را به سوی خود جلب کند و از توطئه‌چینی رقبایش علیه خود جلوگیری نماید.^{۴۱}

بنابراین به همان اندازه که افتخارات و امتیازات مجدالملک بسیار عالی بود، به همان اندازه نیز مقامش در معرض خطر و ناپایداری قرار داشت. او و کارگزاران و یارانش همچون سپری میان سلطان و پسرانش بودند که هوی و هوس‌های این یکی و سوء ظن‌های دیگری را بی‌اثر سازند. به علاوه، او به عنوان وزیری شایسته و کاردان به دلیل ماهیت نظامی دولت سلجوقی، همواره منفور امرا بود؛ زیرا او را خطری بالفعل نسبت به جاه‌طلبی‌های خود می‌دیدند.^{۴۲}

در این بین، مجدالملک مسئولیت‌های سنگینی را بر دوش گرفته بود که انجام آنها نیاز به اختیاراتی داشت که بتواند به دور از عوامل بازدارنده و فساد برانگیز، وظایف خویش را به درستی انجام دهد. او باید به گونه‌ای عمل می‌کرد که رعایا با خاطری آسوده به کسب و کار مشغول باشند. در خانه خویش را به روی دادخواهان می‌گشود و هفته‌ای یک روز با شکیبایی بسیار به امور مراجعین رسیدگی می‌کرد. معاریف، علما و رجال را بر خوان خود دعوت می‌نمود و به امرای لشکر و کارگزاران ویژه خود، شیوخ و موالی و رهبران دینی به دیده احترام می‌نگریست و اگر مشکلی برای آنان پیش می‌آمد، به سرعت در رفع آن اقدام می‌کرد.

از جنبه‌های مهم وظایف مجدالملک، حفظ اوضاع مساعد مالی و ذخیره دارایی‌ها برای مواقع اضطراری بود. او کوشید تا سیاست‌های پولی را زیر نظارت خود درآورد و درباره تحمیل مالیات‌ها به مردم یا لغو مالیات برخی که مقررات دیوانی را زیر پا می‌نهادند،

احساس وظیفه می کرد و مراقب بود تا در این باره روشی به کار نگیرد که رعایا را در فشار قرار دهد و اشراف و طبقات بانفوذ را از مالیات و خراج معاف کند. البته اصلاحات مالی برای او مخاطراتی نیز در پی داشت. وی به عنوان رئیس تشکیلات دیوانی، بر هزینه‌ها و تدارکات مالی خاندان و قصر سلطنتی نظارت داشت. مجدالملک توسط عارض الجیش، مقام زیردست خود، در پرداخت حقوق قشون ثابت نیز کنترل‌های لازم را اعمال می کرد. البته خزانه خصوصی پادشاه در دست مأموری بود که خارج از نظارت وی و تشکیلات کشوری قرار داشت، اما خازن سلطان می توانست بر عملکرد امور دیوانی نفوذ داشته باشد؛ زیرا به طور مستقیم با فرمانروای امپراتوری سلجوقی در ارتباط بود. دعاوی و اموری که توسط حاکم شرعی رسیدگی نمی شد، در حیطه نظارت این وزیر قرار می گرفت و سلطان بر کیارق مسئولیت ایجاد محکمه مظالم را به وی واگذار کرده بود. به همین دلیل در برخی منابع تاریخی از مجدالملک به عنوان وکیل مظالم یاد شده است. شحنة‌ها و محتسب‌ها که وظایف پلیس امروزی را در برقراری نظم و امنیت عمومی و جلوگیری از مفاسد اخلاقی و اجتماعی عهده‌دار بودند، از سوی وزیر تعیین می شدند.^{۴۳}

«محتسب» کارگزاری بود که مجدالملک از طریق او به رفاه مردم، امور اخلاقی و موازین دینی و شرعی رسیدگی می کرد. این مأمور اگرچه زیر نظارت کلی قاضی محل انجام وظیفه می کرد، ولی با وکیل مظالم که وزیر مذکور بود، ارتباط داشت. با تأکید مجدالملک وی در بازار به اوزان و نرخ‌ها رسیدگی می کرد و مانع معاملات نادرست در داد و ستدها می شد. همچنین وزیر از او خواسته بود تا بر اجرای فرایض دینی در مساجد، اماکن و محافل مذهبی و رعایت شئون اسلامی در معابر و میادین و بازار نظارت داشته باشد.

مجدالملک از طریق نقبای سادات، امور مربوط به علوین و ذریه اهل بیت را پی گیر بود. نقیب به عنوان سرپرست طالبیان در هر شهر یا منطقه، امور مربوط به حفظ شجره‌نامه، رساندن ارزاق از مقرری تعیین شده را به افراد ذی ربط بر عهده داشت و در جایی که جمعیت شیعیان بسیار بود، نقیب در برابر حاکم ایالت پاسخ‌گوی حسن رفتار جامعه شیعه بود و والی منطقه این اوضاع را پیوسته به وزیر گزارش می کرد.^{۴۴}

تنگناهای فرساینده و بازدارنده

مجدالملک به رغم نفوذ مقتدرانه و توانایی‌های مدبرانه و خردمندانه خود، با گرفتاری‌های بسیار، کارشکنی‌های فراوان و توطئه‌های گسترده‌ای که مخالفان ترتیب می‌دادند، روبه‌رو بود و مقاومت در برابر این همه تنگناهای فرساینده واقعاً تاب و توان او را به تحلیل می‌برد، وقتی افراد سخن‌چین ابتکار عمل را در دست می‌گرفتند و رقیبان فرصت‌طلب به میدان می‌آمدند، مجدالملک خطر را به خوبی احساس می‌کرد. او به تجربه تاریخی می‌دانست که چنین دسیسه‌هایی خانمان برانداز و دودمان برباد ده است و انواع گوناگونی از حبس، قتل و مصادره اموال وزیر را به دنبال داشته است. او شنیده بود که وزیر هم‌ولایتی او یعنی «ابن عمید» قربانی سعایت‌های برخی اطرافیان شاه نزد مؤیدالدوله دیلمی گردید. داستان بر دار کردن حسنک وزیر که قربانی حسد و کینه «سهل زوزنی» و طمع سلطان در مال و مکتب وی شد، با آن همه خدمتی که به غزنویان کرد نیز از خاطر او نرفته بود. کار وقتی برای او سخت می‌شد که می‌خواست نه برای مهتری و نام‌جویی و به دست آوردن جاه و مقام و جلب ستایش و تجمل، بلکه برای خدمت به مردم و حمایت از محرومان و مظلومان در رأس نظامی قرار گیرد که غارتگران، اشراف فاسد و غافل و غوطه‌ور در عیش و طرب و امیران طغیان‌گر و شاهزادگان عیاش در قبض و بسط آن دخالت دارند و نیکی و خوش‌خویی و خدمت به مردم را بر نمی‌تابند.

گسترش امپراتوری سلجوقی و ضعف متناوب دولت مرکزی بر اشراف نظامی، به‌ویژه از زمانی که بیشتر امرای مقتدر، که از سوی پادشاه حاکم ایالات شده بودند، برای حفظ املاک و اقتدار خود، نیازمند قشون ثابتی شدند و حقوق و امتیازات ویژه‌ای به دست آوردند، آن امرایی که در صدد شورش و سرپیچی از دستگاه دولتی بودند، ناگزیر به حمایت تعدادی از شاهزادگان سلجوقی نیاز داشتند. از این رو توانایی امرای برای تثبیت قدرت فردی‌شان، با نهاد اتابکی که سلجوقیان برای اولین بار آن را به وجود آوردند، تقویت گردید.

پس از مرگ ملک‌شاه سلجوقی، از رسوم سلاطین این بود که برای یک یا برخی فرزندان خود و اعضای جوان‌تر خاندان حاکم، «اتابک» انتخاب می‌کردند. اتابک در درجه اول عهده‌دار آموزش و تربیت شاهزاده بود. اگر شاهزاده، خردسال یا جوان بی‌تجربه‌ای بود،



همراه این فرد که مسئولش به شمار می‌رفت، به ایالات امپراتوری سلجوقی سفر می‌کرد. نقش سیاسی اتابک نظارت بر شاهزاده و جلوگیری از طغیان وی در ایالت تحت سلطه او بود. به علاوه اتابک اتحاد آن ایالت را با دستگاه حکومت مرکزی تقویت می‌کرد و در واقع حاکم رسمی و واقعی ایالت مورد نظر بود.

در زمان وزارت مجدالملک، اتابکان سلجوقی با حمایت شاهزادگان، قدرت بیشتری به دست آوردند. برخی از آنان برای مجدالملک مشکلاتی اساسی پدید آوردند و در روند امور دیوانی و دولتی دخالت می‌کردند. به موازات افزایش قدرت اتابکان، موقعیت و اعتبار این وزیر تضعیف می‌گردید. آنان با تحریکات خود، در افزایش نزاع‌های خانگی شاهزادگان سلجوقی بر اهمیت خود می‌افزودند و با اقدامات مفید و خیرخواهانه مجدالملک که سدّ راه فزون‌خواهی‌های آنان بود، مخالفت می‌ورزیدند. هنگامی که مجدالملک تصمیم گرفت امکانات مالی و میزان قدرت اتابکان را کاهش دهد و از این راه بر آنان مسلط گردد، نه تنها مقام و منزلت او مورد تهدید قرار گرفت، بلکه با نشر شایعات و دروغ‌ها ادعا کردند که مجدالملک با فرقه‌هایی که بر ضد سلجوقیان توطئه می‌کنند، همکاری دارد. این فضای تبلیغاتی مسموم زمینه‌های برکناری و قتل مجدالملک را فراهم ساخت.^{۴۵}

یکی از سنی‌های متعصب در کتاب «فضائح الروافض» تهمت‌هایی بی‌اساس را درباره مجدالملک بر اوستانی قمی مطرح کرد. عبدالجلیل رازی در دفاع از این وزیر مؤمن و عابد گفته است:

امّا جواب این کلمات که ایراد کرده است و نقصان در سلاطین نیکوسیرت به رمز اشاره کرده که: «وزیر و مشیر مبتدع داشتند» و مجدالملک دیندار معتقد را به بدی نام برده که هنوز آثار خیرات او در حرمین (شرفین) و مشاهد ائمه ظاهر است و حکایت گازری (لباس شو) که آورده است، عاقل به چنان سخنان التفات نکند که مُلک مشرق و مغرب به شخصی چگونه سپارند بدین جاهلی و نادانی که بی‌گناهی را به مُجرد آن که بوبکر نام باشد، او را هلاک فرماید کردن که مگر در خیل‌خانه او (کار گزاران و خدمه او) هزاران ابوبکر و عمر و عثمان سنی و شیعه محترم مقبول القول باشند و هفتصد غلام داشته باشد، چه حنفی، چه سنی و چه شیعی که آخر هفتصد ترک همه شیعی نباشند ... و آنچه اهل



تصوف و علمای سنت را و حنفیان را مراعات کردی و نعمت دادی و تمکین کردی، از آفتاب ظاهرتر است و مجدالملک را شب و روز در مشاهده دعا و ثنا گویند و کشتن و پاره پاره کردن بر وی هیچ عاری نباشد که صلحا و بلکه انبیاء و اولیاء را و ملوک و وزرا را در جهان بسیار کشته‌اند؛ چه در جهت دین و عقیده و چه برای مال و نعمت.^{۴۶}

وی در جای دیگر گفته است:

وزیر شهید مجدالملک براوستانی با بزرگی و رفعت، خیرات بسیار فرموده که همه دلالت است بر صفای اعتقاد او ... و معروف است که یک قصیده یایی که امیر معزی بر وی خواند، هزار دینار سرخش بفرمود و منزلت و مرتبت او، همه در این کتاب احتمال نکند.^{۴۷}

محمد بن علی بن سلیمان راوندی اگرچه در چند موضع از کتاب خود، مجدالملک را مذمت کرده، اما به تدبیر و لیاقت وی اذعان نموده و گفته است: «سلطان بر کیارق کار ممالک اسلامی را به او تفویض نموده بود».^{۴۸}

عزالدین ابن اثیر که از مورخان اهل سنت است می‌نویسد: «مجدالملک مردی نیکو کار و خیر بود و شب‌ها زیاد نماز می‌خواند، خیرش به دیگران بسیار بود».^{۴۹}

مشکل دیگری که مجدالملک را در تنگنا قرار داده بود، این بود که برخی افراد نفوذ یافته در دستگاه دولتی که مناصب مهمی را هم اشغال کرده بودند، نه تدبیر و وجدان انسانی داشتند و نه به تشکیلاتی که در آن خدمت می‌کردند وفادار بودند و از سوی دیگر، جز غارت دسترنج مردم، ولخرجی، جنگ بر سر قدرت، شقاوت و رذالت کاری نداشتند. اینان طبیعتاً نمی‌توانستند وزیری چون مجدالملک را تحمل کنند و چون فساد و تبه‌کاری، روح و روان آنان را دچار حقارت و زبونی ساخته بود، پیوسته در بیم و هراس روزگار می‌گذراندند و بر این اساس رابطه‌شان با آن وزیر درست کردار و خوش‌خو، حيله‌گرانه و منافقانه بود و مدام نزد مقربان درگاه سلطان از وی سعایت و بدگویی می‌کردند.^{۵۰}

او در این وضع آشفته و مبهم احتمالاً با نارضایتی برخی اعضای خاندان سلطنتی روبه‌رو می‌گردید؛ چون برنامه‌های اصلاحی مجدالملک با خواسته‌های ایشان هماهنگی نداشت. از سوی دیگر، رقابیش که خواهان پیشرفت و ترفیع مقام خویش بودند، در تشدید این

نارضایتی‌ها دخالت می‌کردند. او که وزیری قدرتمند، کارآمد و کارگزاری تأثیرگذار و تحول‌آفرین بود، از حسادت و دسیسه‌های نزدیکان و اطرافیان خود در امان نبود و طبعاً کسی که می‌خواهد راه صلاح را طی کند، فاسدان آن را بر نمی‌تابند. مجدالملک برای کوتاه کردن دست افراد نالایق و بی‌اثر ساختن پاره‌ای نیرنگ‌ها کوشید تا مشاغل حساس را به افراد مورد اطمینان خود از هم‌کیشان و آشنایان و خویشاوندان بسپارد؛ زیرا می‌توانست آنان را در زیر نفوذ خود نگه دارد و نیز امید ترقی و ترفیع این افراد بسته به وجود او بود. اما این وضع با سم‌پاشی مخالفان، سوء ظن سلطان را برمی‌انگیخت و امواج بدخواهی‌ها و کینه‌جویی‌ها شدت می‌گرفت و ذهن سلطان برای پذیرفتن اتهاماتی که بر ضد مجدالملک صورت می‌گرفت، آمادگی می‌یافت.^{۵۱}

دخالتی که زنان دربار و حرمسرا در امور سیاسی و دیوانی می‌کردند، مزاحم کارهای مفید مجدالملک بود. به علاوه، عده‌ای از طالبان مقام و منصب، با وجود این که صلاحیت و لیاقت لازم را نداشتند، با حمایت مادر یکی از شاهزادگان جوان به قدرت می‌رسیدند و این افراد با دخالت‌های خود در روند تلاش‌های صادقانه مجدالملک اختلال به وجود می‌آورد. این حمایت همچنین دسته‌بندی‌ها و مناقشاتی را نیز در داخل تشکیلات دیوانی پدید می‌آورد که اقتدار مجدالملک را تضعیف می‌کرد و از نفوذ و نظارتش بر کارگزاران جاه‌طلب، می‌کاست. در این گیر و دار مأموران مالیاتی و دیوانی برای متزلزل ساختن جایگاه وزیر، به بهانه گرفتن مالیات و خراج، به رعایا تعدی می‌کردند و آنان را چنان تحت فشار قرار می‌دادند که از وضع موجود منزجر گردند و در نتیجه، اقشاری از مردم با نیرنگ این افراد، با مخالفان مجدالملک همسو می‌شدند؛ چون این رفتارهای ظالمانه را ناشی از تصمیم وزیر تلقی می‌نمودند.^{۵۲}

چگونگی شهادت

مُورخان و شرح‌حال‌نگاران و تحلیل‌گران تاریخی درباره دلایل شهادت مجدالملک، دیدگاه‌های گوناگونی داشته‌اند که در ذیل به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

۱. دسیسه فرزندان نظام‌الملک طوسی

در دستگاه دولت سلجوقی، مقتدرترین وزیر، خواجه نظام‌الملک طوسی است و حتی



می‌توان او را مشهورترین وزیر ایرانی پس از اسلام دانست؛ زیرا علاوه بر کاردانی و حسن اداره، آثار خیریه بسیاری از خود به یادگار نهاد. نفوذ نظام‌الملک در تشکیلات سلجوقیان با قتل او در رمضان المبارک سال ۴۸۵ هجری از میان نرفت؛ چراکه فرزندان بسیاری در روزگار فرمان‌روایی جانشینان ملک‌شاه و دیگر سلاطین سلجوقی، بارها به وزارت و مشاغل عمده دیوانی رسیدند؛ اما متأسفانه بیشتر آنان از کفایت و تدبیر لازم برخوردار نبودند. از سوی دیگر در اواخر حکومت ملک‌شاه سلجوقی، بیشتر کارها در اختیار «شرف‌الملک ابوسعید محمد بن منصور خوارزمی» بود که ریاست دیوان استیفا را بر عهده داشت و مجد‌الملک قمی نایب او بود. بعدها مجد‌الملک به مقام «شرف‌الملک» ارتقا یافت؛ به گونه‌ای که بیشتر کارها به دست وی، تاج‌الملک و سدید‌الملک بود. این افراد مخالف روی کار آمدن خاندان نظام‌الملک بودند.

با مرگ ملک‌شاه، فرزند ارشدش برکیارق به آسانی بر اصفهان (مرکز حکمرانی پدر) دست یافت. مخالفان را مغلوب ساخت و رسماً به جای پدر نشست و وزارت خود را به عز‌الملک حسین، فرزند خواجه نظام‌الملک سپرد. حکومت برکیارق سخت متزلزل بود؛ زیرا از سویی عمویش «تُتَش» مدعی سلطنت بود و قدرت بسیاری به دست آورد و عز‌الملک هم در گذشت و از سوی دیگر طرفداران برادرش محمود می‌خواستند برکیارق را نابینا کرده و محمود را پادشاه کنند که از حسن اتفاق محمود دچار کسالت گردید و مادرش «ترکان خاتون» مُرد. برکیارق پس از آرام کردن اوضاع، فرزند دوم نظام‌الملک یعنی مؤید‌الملک را به وزارت خود برگزید. وی حکومت متزلزل برکیارق را استوار کرد و خیال او را از شر دشمنان آسوده ساخت؛ اما فخر‌الملک برادر بزرگ‌تر مؤید‌الملک با دشمنان وی همدست گردید و با حمایت «زبیده خاتون»، مادر برکیارق به وزارت این پادشاه برگزیده شد؛ ولی چون این فرزند نظام‌الملک کفایت لازم را نداشت، مجد‌الملک قمی بر تمام کارها مسلط گردید و وزارت فخر‌الملک، نامی بی‌مسماً بود. فخر‌الملک جز پیوند با پدرش هیچ هنری نداشت و نمی‌توانست فتنه‌ها، آشوب‌ها و دسیسه‌ها را خنثی کند. در این حال مستوفی لایقی چون مجد‌الملک می‌توانست ابهت امپراتوری سلجوقی را صیانت کند. رفته رفته مجد‌الملک رسماً مقام وزارت را در اختیار گرفت. در وضع جدید «ارسلان ارغون» برادر ملک‌شاه که

خراسان بزرگ را تحت امر خود در آورده بود، بر برکیارق شورید و گفت هرگز به مکاتبه و ارتباط با مجدالملک قمی تن نخواهد داد و این امر به تحریم عمادالملک ابوالقاسم، از فرزندان خواجه نظام الملک صورت گرفت که وزارت ارسلان را عهده دار بود.

در سال ۴۹۰ هجری برادر خود احمد سنجر را به همراه مجیرالدوله اردستانی برای دفع ارسلان فرستاد و سرانجام خراسان مسخر برکیارق گشت و سنجر بر آن جا حاکم شد؛ اما فخرالملک عزل شد و منزوی گردید و به جای او مجیرالدوله اردستانی به وزارت سنجر برگزیده شد. مؤیدالملک پس از آن که از وزارت برکیارق معزول شد، به قصد حذف مجدالملک قمی وارد میدان گردید و در این باره تلاش بسیار کرد و چون نیرنگش رنگی نداشت، نزد سلطان محمد، برادر دیگر برکیارق که بر آران و گنجه حکومت داشت رفت و او را که با سنجر از یک مادر بود، به قیام علیه برادر پدری خود (برکیارق) واداشت و خود با سمت وزارت محمد، وی را به جانب همدان و ری حرکت داد. سلطان برکیارق برای دفع آنان سپاهی فراهم آورد و به زنجان شتافت. در این منطقه جمعی از لشکریان بر ضدش قیام کردند و قتل مجدالملک را خواستار شدند. برکیارق زیر بار نرفت؛ اما شورشیان به خیمه مجدالملک ریختند و او را در هجدهم شوال ۴۹۲ هجری به قتل رساندند و پیکرش را قطعه قطعه کردند و سر بریده اش را به اردوی سلطان محمد و مؤیدالملک بردند. برکیارق پس از شهادت وزیر لایقش ناگزیر به اصفهان گریخت تا آن که در جنگ های پی در پی، شکست هایی به برادر خود وارد ساخت و سرانجام در ۴۹۸ هجری در گذشت. بنابراین دیدگاه، مجدالملک با توطئه فرزند خواجه نظام الملک که پیش از او وزیر بود، کشته شد.^{۵۳}

۲. توطئه امرای سلجوقی

مجدالملک در پیاده کردن افکار و برنامه های خیرخواهانه خویش و به منظور بهبود بخشیدن به نظام دیوانی، توانست افرادی را از سمت های شان برکنار کند؛ زیرا این اشخاص در تشکیلات دولتی اختلال ایجاد می کردند و از درون به امپراتوری سلجوقی ضربه وارد می ساختند. برخی امیران با این تصور که مجدالملک برای حذف آنان به پا خاسته و حتی برای رسیدن به این هدف خود با باطنیان همدست شده، از برکیارق تقاضای کشتن او را کردند. مؤلف کتاب «حبیب السیر» نوشته است:



به سبب آن که مجدالملک در صدد کفایت اموال و دیوان شده، ابواب منافع مقربان در گاه را مسدود گردانید، سیل بلا را متوجه خود دید. به همین دلیل به کشتی اقتدار بر کیارق پناه برد و از نزد امرا گریخته، خود را در دولتخانه پادشاهی پناه داد. امرا به تعقیب او ادامه دادند و در حوالی سرپرده شاه صف کشیدند و کسی را نزد بر کیارق فرستادند و مجدالملک را طلبیدند. او دست ردّ بر سینه ایشان نهاد. امرا لوای بی حرمتی برافراشتند و به محل اقامت پادشاه یورش برده، مجدالملک را پاره پاره کردند. بر کیارق جوان از این رویداد دچار هراس گردید و خیمه خود را برداشت و از راه قهستان به سوی ری شتافت.^{۵۴}

یاقوت حموی نوشته است:

مجدالملک براوستانی به عنوان وزیر مقتدر بر کیارق بر امور کشوری و لشکری استیلا داشت. لشکریان سلجوقی وی را متهم نمودند که با روی کار آمدن او، اوضاع آنان رو به تباهی رفته و ایشان تضعیف گردیده‌اند و رفتار و سلوک مجدالملک با آنان در خور شأنشان نمی‌باشد. پس بر او طغیان کردند و از پادشاه خواستند وی را تسلیم نماید. سلطان پذیرفت به شرط آن که قصد جان وی نکنند؛ اما ایشان به تعهد خود عمل نکردند و مجدالملک را به قتل رسانیدند.^{۵۵}

۳. حسادت کارگزاران سلجوقی

مجدالملک اگرچه در پنهان کردن عقاید خود به عنوان وزیر شیعه و معتقد به مذهب اهل بیت علیهم‌السلام شیوه‌های پیچیده‌ای را در مقابل دشمنان متعصب در دستگاه سلجوقی در پیش گرفته بود و می‌کوشید با سپر تقیه به خدمات خود در این سمت ادامه دهد، ولی رقیبان وی، اتابکان و برخی امیران از گرایش وی به مذهب تشیع آگاه بودند و مخالفان متعصب او نمی‌توانستند تحمل کنند که وزیری بافضیلت و مقتدر و مدبر در رأس دیوان دولتی سنی مذهب قرار گیرد. پس بر او حسد بُردند و نقشه قتلش را به اجرا در آوردند. عبدالجلیل رازی می‌نویسد:

اما چون مجدالملک در مشورت و سلطنت و قوت وزارت و فرماندهی و جهان‌داری به جایی رسید که مادر سلطان بر کیارق را به نکاح بخواست، گنج‌های عالم برداشت، بر لشکرهای دنیا از حدّ روم تا بوز کند (بخشی از ترکستان) و چین و ماچین فرمانده شد و سلطان‌نشانی و تاج‌بخشی می‌کرد، امرا و خواجگان دولت بر وی حسد بُردند و به غوغای لشکر کشته آمد.^{۵۶}

۴. اتهام ارتباط با فرقه اسماعیلیه

فرقه اسماعیلیه اگرچه در ایران در قرن سوم و چهارم هجری در دستگاه‌های دولتی نفوذ داشتند، ولی پس از روی کار آمدن غزنویان و سلجوقیان که تعصب در مذهب تسنن روش آنان بود، نتوانستند در عرصه‌های سیاسی و اداری فعال باشند و صرفاً دعوات و پیروان آنان در پناه کوه‌ها و قلعه‌های مستحکم می‌زیستند و مشغول برنامه‌های ترویجی و اجتماعی خود بودند. در رأس آنان «حسن صباح» قرار داشت که عده‌ای فداکار یا فدایی زیر نظر وی دشمنان فراوان خود از رؤسای لشکری، امرا و مانند آن‌ها را ترور می‌کردند. این رفتارهای خشن و خونین، هراس عمیقی در سراسر ممالک سلجوقی به وجود آورده بود؛ به‌ویژه آن که عده‌ای از امیران برای حذف دشمنان خود، این فرقه را وسیله قرار می‌دادند یا قتل‌های سیاسی خود را به اسماعیلیه نسبت می‌دادند؛ همان‌گونه که طرفداران خواجه نظام‌الملک قتل او را به تحریک تاج‌الملک شیرازی می‌دانستند.^{۵۷}

در مورد مجدالملک برآوستانی قمی هم مخالفانش چنین اخباری پراکنده که او برای از بین بردن امرای دولت سلجوقی، با اسماعیلیان همدست شده و با کمک آنان، برخی از کارگزاران عالی‌رتبه و بانفوذ را که سدّ راه خود می‌دیده، به قتل رسانده است و این اتهام را بهانه‌ای برای به شهادت رساندن او مطرح کردند؛^{۵۸} از جمله وقتی یکی از امیران در نزاع بین سلطان محمد و برادرش برکیارق، به تحریک مؤیدالملک بن نظام‌الملک علیه برکیارق عصیان ورزید، وی را تهدید نمود در صورتی که مجدالملک را تسلیم نکند، در برابر او قیام خواهد کرد. اندکی بعد این امیر شورشی توسط سه تن از سواران سپاه که از ملاحده (اسماعیلیه) بودند، کشته شد. این نقشه با نیرنگ مؤیدالملک صورت گرفت، ولی مجدالملک مورد اتهام قرار گرفت و ادعا کردند که وی با همکاری باطنیان (اسماعیلیه) این توطئه را اجرا کرده است.^{۵۹}

بیشتر دروغ‌ها و تهمت‌ها درباره مجدالملک مبنی بر گرایش این وزیر شیعی پیرو اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام به فرقه مذکور، پرونده‌سازی و بدنفسی مؤیدالملک خائن و جانی بوده است و گویی او عقده‌های حقارت و ناتوانی خود را با مطرح کردن چنین شایعات و دروغ‌هایی، تسکین می‌داد.



۵. قربانی نزاع دو برادر مدعی سلطنت

بر کيارق در ۴۸۶ هجری مناطق شمال غربی ایران را به برادر ناتنی خود، ابوشجاع محمد واگذار کرد و امير «قتلغ تکين» را اتابک او قرار داد. اندکی بعد، محمد این اتابک را کشت و به قلمرو خود افزود. سپس برای تصاحب مقام سلطنت به رقابت با برکيارق برخاست و برکيارق باقی دوره فرمانروایی اش را در جنگ با محمد سپری کرد. در این سالها اميران ترک، کرد و عرب در جبال، عراق و جزیره مدام پيمان شکنی می کردند و گاهی به برکيارق و زمانی به محمد می پیوستند.

یکی از شخصیت‌های سیاسی این عصر «امير آنر» است که در ۴۸۷ هجری ترکان خاتون همسر ملکشاه سلجوقی وی را مأمور کرد که فارس را از تصرف «توران شاه» بیرون آورد؛ اما او کاری از پیش نبرد و فارس همچنان در کشاکش میان سلجوقیان قرار داشت. امير آنر بار دیگر برای به اطاعت واداشتن کردان شبانکاره که هم پيمان «ایران شاه» بودند، عازم فارس شد؛ اما در اولین نبردها شکست خورد و به اصفهان عقب نشست و بدین گونه اعتبار و شهرت خود را مخدوش ساخت. این امير با برکيارق روابط خوبی نداشت و از سوی مخالفان این فرمانروا علیه برکيارق تحریک و ترغیب گردید. امير آنر در ۴۹۲ هجری ده هزار نیرو به ری گسیل داشت، اما در مزرعه «انجیلوند» ساوه، در محرم الحرام این سال با ضربات کارد غلامی ترک از پای درآمد. او در صدد بود تا مجدالملک وزیر شیعه مذهب برکيارق را از میان بردارد، ولی موفق نشد. سعدالدوله گوهر آئین، شحنة بغداد همراه «کربوقا» امير موصل، «چکر مش» حکمران جزیره و «سرخاب بن بدر» صاحب کنگاور به اتفاق چند امير دیگر در قم با یکدیگر ملاقات کردند و سرانجام زمینه را برای فرمانروایی سلطان محمد فراهم کردند. در همین هنگام شایعه گردید که مجدالملک در قتل امير آنر به دست آن غلام ترک دخالت داشته است. کشته شدن امير «برسق» که غلام وفادار طغرل بود و چهار پسرش خوزستان را به اقطاع داشتند، اوضاع را بحرانی تر کرد. آنها از برکيارق حمایت می کردند و او پس از هر شکستی، برای تجدید قوا و گردآوری سپاه به قلمرو آنان یعنی خوزستان عقب نشینی می کرد. دو تن از فرزندان امير برسق، اميران زنگی و اقبوری همراه چند امير دیگر از برکيارق خواستند تا مجدالملک را تسلیم آنان کند سلطان ناگزیر و علی رغم میل



درونی، وزیر باوفای خود را تسلیم این افراد کرد؛ اما پیش از آن که مجدالملک به حضور امرا برسد، در راه به دست سربازان به شهادت رسید. با کشته شدن وی، سپاهیان بر کیارق او را ترک کردند و به سلطان محمد پیوستند.^{۶۰}

۶. دخالت بانوان در امور کشوری

دخالت‌هایی که زنان حرمسرا در امور سیاسی و دیوانی می‌کردند، گاه منافع جاه‌طلبانه عده‌ای را تأمین می‌کرد و در مواردی وزیری یا مقام بلندمرتبه اداری را از میان برمی‌داشت. این بانوان بر سلطان نفوذ داشتند و از این جا بود که کارگزاران عالی‌مقام برای خلع و عزل رقبای خویش و رسیدن به مقامی بالاتر، به چنین زنانی پناه می‌آوردند و از حمایت آنان برخوردار می‌شدند. زبیده‌خاتون، همسر ملکشاه سلجوقی و مادر برکیارق که در صدد بود فرزند خویش را به فرمانروایی برساند، تلاش کرد تا از خدمات و اقدامات مجدالملک قمی در سمت وزارت برکیارق حمایت کند؛ اما همسر دیگر ملکشاه سلجوقی این وضع را بر نمی‌تابید؛ به‌ویژه که مجدالملک نفوذ خود را بر زبیده‌خاتون نیز گسترش داد.

در پی مرگ ملکشاه، ترکان‌خاتون که بانویی قراخانی بود و آخرین همسر ملکشاه به شمار می‌رفت، تلاش کرد تا پسر خود سلطان محمود را جانشین وی سازد و برای رسیدن به این، با برکیارق و وزیر او به مخالفت برخاست. گرچه ترکان‌خاتون قبل از هر اقدامی درگذشت، اما حامیانش برای حذف مجدالملک مصمم گردیدند و سرانجام او را به شهادت رساندند.^{۶۱}

محل دفن

هر چند مورخان درباره عواملی که منجر به شهادت مجدالملک براوستانی قمی گردید اتفاق نظر ندارند، اما در مورد زمان شهادت وی هم‌داستانند و نوشته‌اند او در تاریخ هجدهم شوال ۴۹۲ هجری در زنجان مورد یورش مخالفان قرار گرفت و پس از کشته شدن، پیکرش را قطعه قطعه کردند. آن‌گاه حامیان و خویشاوندانش بدن او را پس از تشریفات شرعی به عتبات عراق انتقال دادند و در مراسم باشکوهی آن را در جوار بارگاه حضرت امام حسین علیه السلام دفن کردند. عبدالجلیل رازی می‌گوید که پیکرش در مقابل تربت حسین بن علی علیه السلام می‌باشد.^{۶۲}

بدین گونه زندگی سید بزرگواری که از تبار کاتبان براوستان قم بود و از سمت و کیل مظالم سادات قم، مراتب اداری دیوان سلجوقیان را تا وزارت طی کرد و کارنامه‌ای زرین از خود به یادگار نهاد، با شهادتش و دفن گردیدن در جوار بارگار سالار شهیدان پایان یافت. مجدالملک برادری به نام «اثیرالملک» داشت که پس از کشته شدن وی در قید حیات بوده است. او از جانب برکیارق رئیس العراقین بود و چون در گذشت، به دلیل منزلت و رفعتی که داشت، پیکرش را از قم به مشهد مقدس انتقال دادند و در جوار بارگاه حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام دفن کردند. عبدالجلیل رازی از ایمان و اعتقاد و پایگاه والای معنوی و اجتماعی وی سخن گفته و از مدرسه‌ای که در قم احداث نموده، یاد کرده است.^{۶۳} در کتابخانه آستان قدس رضوی جزوه‌ای قرآنی به ش ۵۱ در بخش نسخه‌های خطی نگاه‌داری می‌شود که واقف آن ابوالفتح صاعد بن سعید بن محمد بن بن موسی براوستانی است و این شخص فرزند مجدالملک می‌باشد.^{۶۴} ابوغالب حسن بن موسی از ادبا و شعرای جبال و ری، عموی این وزیر شهید و اهل براوستان قم است.^{۶۵}

پی‌نوشت‌ها

۱. محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص، ص ۱۸۸-۱۹۴؛ محمود بن محمد آقسرائی، تاریخ سلاجقه، ص ۱۸ و ۱۹.
۲. غلامرضا انصاف‌پور، ساخت دولت در ایران، ص ۵۹۱.
۳. کارلا کلوزنر، دیوان‌سالاری در عهد سلجوقی، ترجمه یعقوب آژند، ص ۴۲؛ رسول جعفریان، تاریخ ایران اسلامی، دفتر دوم، ص ۲۶۲.
۴. ر. ک: حمید ملک مکان و دیگران، تاریخ تشیع در عراق، ص ۲۸۳-۲۸۵.
۵. رسول جعفریان، از طلوع طاهریان تا غروب خوارزمشاهیان، ص ۳۴۴ و ۳۴۹.
۶. همان، ص ۳۰۲.
۷. ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ج ۱۵، ص ۲۴۷؛ سلمان هادی آل طعمه، تراث کربلا، ص ۷۸.
۸. سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، ج اول، ص ۲۷۲ و ۲۷۳.

۹. تراث کربلا، ص ۷۹؛ المنتظم، ج ۱۵، ص ۳۴۹.
۱۰. سید محمدحسن آل یاسین، تاریخ حرم کاظمین، ترجمه غلامرضا اکبری، ص ۳۴.
۱۱. عصمت ستارزاده، سلجوقیان، ص ۶۲.
۱۲. حسن بن یوسف حلی، خلاصة الاقوال، ص ۳۵۴؛ سیدعلی بروجردی، طرائف المقال، ج ۲، ص ۱۶۲.
۱۳. ابن واضح یعقوبی، البلدان، ص ۴۹.
۱۴. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج اول، ص ۳۶۸.
۱۵. حسن بن محمد بن حسن قمی، تاریخ قم، ص ۹۲ و ۹۳.
۱۶. همان، ص ۷۶.
۱۷. سفرنامه افضل الملک، تصحیح زهرا اردستانی، ص ۲۱۶.
۱۸. سید حسین مُدرسی طباطبائی، قم نامه، ص ۹۲ و ۹۳.
۱۹. ر.ک: سیامک سرلک، باستان شناسی و تاریخ قم، ص ۱۴۷ به بعد و فرهنگ هفت هزار ساله شهر قم، ص ۱۳-۲۲؛ عبدالحسین جواهرالکلام، تربت پاکان قم، ج ۲، ص ۱۸ و ۱۶۳.
۲۰. علی اصغر فقیهی، تاریخ مذهبی قم، ص ۱۴۸.
۲۱. مجله معارف اسلامی، ش ۲۶، سال ۱۳۵۵، ص ۸۸ و ۸۹.
۲۲. حسین کریمان، ری باستان، ج اول، ص ۳۲۷ و ۵۳۶؛ سید محمدحسین حکیم و علی اکبر زمانی نژاد، شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی و شهر ری، ج ۱۴، ص ۲۵۸ و ۳۰۳؛ تاریخ ایران اسلامی، دفتر دوم، ص ۳۳۳.
۲۳. عبدالجلیل قزوینی رازی، النقض، ۱۴۵-۱۴۶، ۲۱۶-۲۱۸؛ رسول جعفریان، تشیع در ری، ص ۵۷-۵۹.
۲۴. النقض، ص ۸۳-۸۶.
۲۵. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، حوادث سال ۴۹۲ هجری، ج ۱۰، ص ۲۹۰.
۲۶. دیوان سالاری در عهد سلجوقی، ص ۱۲۵ و ۱۲۶؛ تاریخ ایران اسلامی، دفتر دوم، ص ۳۳۷؛ سلجوقیان، ص ۱۹۰ و ۱۹۱.
۲۷. تاریخ ایران، پژوهش کمبریج، ج ۵، ص ۲۴۸ و ۲۴۹.
۲۸. همان، ص ۲۵۱، ۲۵۴ و ۲۵۷.
۲۹. ساخت دولت در ایران، ص ۳۳۲.
۳۰. تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان، ج ۵، ص ۲۵۱؛ محدث ارموی تعلیقات نقض، طبع جدید، ص ۷۷۱.
۳۱. تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان، ص ۲۵۴-۲۵۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۱۹۶ و ۱۹۷؛ نجم الدین راوندی، راحة الصدور، ص ۱۴۵-۱۴۷.



۳۲. سلجوقیان، ص ۱۸۸ و ۱۸۹.
۳۳. مجله باستان‌شناسی و هنر ایران، سال دوم، ش دوم، بهار ۱۳۴۸، ص ۶ و ۵.
۳۴. النقص، ص ۹۰.
۳۵. همان، ص ۲۳۶.
۳۶. الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۲۱۴؛ تاریخ مذهبی قم، ص ۱۱۴ و ۱۴۸؛ محمدباقر واعظ تهرانی مازندرانی، روح و ریحان، ج ۴، ص ۷۶.
۳۷. ابن اثیر جزری، أسد الغابه، ج ۳، ص ۳۸۵-۳۸۷؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۳، ص ۸۵-۸۸.
۳۸. جعفر الخلیلی، موسوعه العتبات المقدسه، ج ۹، ص ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۶۵ و ۱۶۶؛ تاریخ حرم کاظمین، ص ۳۳.
۳۹. شناخت‌نامه حضرت عبدالعظیم و شهر ری، ج ۱۱، ص ۳۴۱ و ۳۴۴؛ بناهای آرامگاهی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه حوزه هنری، ص ۳۶۷؛ عزیزالله عطاردی، عبدالعظیم حسنی، مسنده و حیاته، ص ۳۰۸؛ ابوالقاسم مشیری، تاریخ ری و شخصیت حضرت عبدالعظیم حسنی، مجله معارف اسلامی، ش ۲۶، سال ۱۳۵۵، ص ۸۸ و ۸۹.
۴۰. تاریخ ایران، پژوهش کمبریج، ج ۵، ص ۲۵۱؛ دیوان سالاری در عهد سلجوقی، ص ۹۳-۹۵؛ سلجوقیان، ص ۱۷۹.
۴۱. ساخت دولت در ایران، ص ۳۳۳.
۴۲. دیوان سالاری در عهد سلجوقی، ص ۹۶ و ۹۷.
۴۳. همان، ص ۵۳-۵۶؛ تاریخ ایران، پژوهش کمبریج، ج ۵، ص ۲۴۱-۲۴۳.
۴۴. سلجوقیان، ص ۱۸۷-۱۹۰ و ۱۹۳ و ۱۹۴.
۴۵. دیوان سالاری در عهد سلجوقی، ص ۱۰۳-۱۰۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۲۸۱ و ۲۸۲.
۴۶. النقص، ص ۹۰ و ۹۱.
۴۷. همان، ص ۲۳۶.
۴۸. راحة الصدور، ص ۱۳۶، ۱۴۱ و ۱۴۵.
۴۹. الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۱۹۲.
۵۰. ساخت دولت در ایران، ص ۳۴۹ و ۳۵۰.
۵۱. تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان، ج ۵، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.
۵۲. دیوان سالاری در عهد سلجوقی، ص ۵۷-۶۰.



۵۳. حسن پیرنیا، عباس اقبال آشتیانی و محمدحسن بهنام‌فر، تاریخ کامل ایران، ص ۶۱۳-۶۱۶؛ علی اکبر شهابی، تاریخ وقف در اسلام، ص ۶۷، سید ابراهیم موسوی زنجانی، جولة فی الاماکن المقدسه، ص ۲۱۸؛ اصغر قائدان، آستانه مقدس حضرت عبدالعظیم حسنی در گذشته و حال، ص ۸۰، دیوان سالاری در عصر سلجوقی، ص ۵۷ و ۹۴.
۵۴. شیخ قوام اسلامی جاسبی، بشارة المؤمنین فی تاریخ قم و قمین، ص ۱۷۱.
۵۵. معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۶۸، قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۵۸.
۵۶. النقض، ص ۱۲۱.
۵۷. تاریخ کامل ایران، ص ۶۰۶-۶۰۹.
۵۸. دیوان سالاری در عصر سلجوقی، ص ۵۳-۵۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۲۹۰.
۵۹. تاریخ ایران (پژوهش کمبریج)، ج ۵، ص ۹۳ و ۱۱۲؛ سلجوقیان، ص ۱۰۳.
۶۰. راحة الصدور، ص ۱۴۴ و ۱۴۵؛ ظهیرالدین نیشابوری، سلجوق نامه، ص ۳۷ و ۳۸؛ بغدادی اصفهانی، نخبة النصره و نخبة العصره (تاریخ سلسله سلجوقی)، ترجمه م. جلیلی، ص ۹۸ و ۹۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۲۸۱-۲۸۳.
۶۱. تاریخ ایران پژوهش کمبریج، ج ۵، ص ۲۱۶-۲۵۳ و ۲۵۶؛ دیوان سالاری در عهد سلجوقی، ص ۵۷؛ شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی و شهر ری، ج ۱۱، ص ۳۴۲ و ۳۶۶.
۶۲. محمد شبانکاره‌ای، مجمع الانساب، به تصحیح میرهاشم محدث، ص ۱۰۷؛ تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۶۱۶؛ النقض، ص ۲۳۶؛ فصلنامه میراث شهاب، ش ۷۱، ص ۱۱۹؛ روح و ریحان، ج ۴، ص ۸۵.
۶۳. النقض، ص ۲۱۰ و ۲۳۶.
۶۴. فصلنامه میراث شهاب، ش ۷۰، ص ۱۹۹-۲۰۲.
۶۵. همان، ش ۷۱، ص ۱۱۹ و ۱۲۰.